



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

قبل از اینکه وارد ادامه بحث بشوم، لازم است مطلبی را عرض کنم و آن مطلب این است که فقه و کلام ما برای پاسخ‌گویی به نیازهای امروز، نیازمند تحولاتی است که ریشه در فقه سنتی دارد، اما با نگاه و پردازش‌های جدید و ورود به قلمروهای جدید. به بحث کلامی آن در حال حاضر کاری ندارم، درباره فقه آنچه از ورود دوستان در عرصه‌های جدید فقهی انتظار می‌رود این است که استخوان‌بندی اصولی و فقهی ایشان، به همان مفهوم سنتی واقعاً درست و قوی باشد و بعد بر اساس آن و همراه با آن در این بحث‌ها وارد بشوند و لذا آنچه از فقه و تربیت که ما از سابق بحث کردیم، در حقیقت موردعلاقه من نیست و صحیح هم نیست که به صورت سطحی به این بحث‌ها پرداخته شود. آنچه امروزه حوزه به آن نیاز دارد، این است که به این بحث‌ها، با همین عمق مرحوم صاحب جواهر، مرحوم شیخ انصاری و دیگر بزرگان، برخورد شود، البته آنچه ما می‌گوییم عین آن نیست و ما کوچک‌تر از آن هستیم، ولی ضرورت است که افراد با عمق بالا وارد قلمروهای جدید بشوند. از این رو خواهش بنده این است که افرادی که آمادگی جدی دارند، به صورت اجتهادی در این بحث‌ها ورود یابند. این چیزی است که مقصود است و ارزش دارد. آنچه اخیراً در چند قلمرو دیگر با دوستان طراحی کردیم، همه مشمول همین حکم است که به آن‌ها اشاره می‌کنم:

حوزه‌های جدید فقهی

۱ - فقه العقیده

مثلاً فقه العقیده کار جدیدی است که باید در حوزه پایه‌ریزی بشود.

مفهوم فقه العقیده

مفهوم فقه العقیده این است که کلام به لحاظ ثبوت یا نفی، از یک سلسله عقایدی بحث می‌کند، اما به همه آن‌ها از نظر فقهی باید ملتزم بود و نسبت به همه آن‌ها باید شناخت و اطلاعات پیدا کرد و این اعتقادات که آدمی از منظر



فقهی و یا محمول فقهی، مواجه با این اعتقادات می‌شود، یا مستحب هستند، یا وجوب دارند و یا استحباب و یا جایز هستند. البته تاکنون این کار به این شکل انجام نشده است.

۲ - فقه الاخلاق

در فقه الاخلاق بحث این است که فضائل و رذائلی که در اخلاق با عنوان خوبی و بدی مطرح شده و آثار و مضرات و منافعش بحث می‌شوند، کدام یک واجب است که انسان کسب کند و کدام مستحب است و کدام حرام است. این کار نیز (صفات و رفتارهای فقهی) به‌طور منظم انجام نشده و در فقه پراکنده است و نیاز به بحث دارد.

۳ - بحث‌های تربیت

بحث‌های تربیتی، بحث فعلی ما هم هست.

۴ - فقه الاداره

بحث‌های اداری و سازمانی و مدیریت

۵ - فقه العلاقات شخصیه

همان بحث‌های روابط میان فردی، یا روابط شخصی در جامعه.

این پنج حوزه جدید فقهی نیاز امروز بوده و باید به آن‌ها پرداخت.

در مورد فقه قضایی و فقه سیاسی کم‌وبیش بحث شده، ولی این پنج قلمرو جدید است، البته در حوزه‌های طبیعی و امثال آن، مثل فقه پزشکی کارهایی انجام شده، ولی هنوز هم جای کار دارد. فقه محیط زیست هم در دنیای امروز جای کار بسیاری دارد، اما پرداختن به این امور نیاز به آدم‌هایی دارد که واقعاً اهل فقه و اصول باشند و لذا به این امر توجه داشته باشید که کار در این حوزه‌ها باید عمیق و درست باشد. به‌رحال این امور پایه‌های نوینی است که ریخته می‌شود و در آینده می‌تواند بسیار اثرگذار باشد.



خلاصه بحث سابق

سومین آیه‌ای که در وظائف آموزشی تربیتی خانواده مورد بحث است و ما این آیات را در بحث‌های تربیتی به معنای خاص تکرار نمی‌کنیم و به همین جا ارجاع می‌دهیم، آیه دویمت و سی‌وسه بقره می‌باشد: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ - لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ». بقره/۲۳۳

فراز اول آیه

در این آیه جمله خبریه «الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» در مقام انشاء به کار رفته است. مقصود از عبارت مادران دو سال کامل به فرزندان شیر می‌دهند، این است که باید شیر بدهند و این جمله خبریه‌ای است که در مقام بعث به کار رفته است. ظاهر اولیه این آیه وجوب است، اما به قرائن مختلفی حمل بر استحباب شده است که مهم‌ترینش این است که خود آیه می‌فرماید: «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»، این جمله افاده می‌کند که الزامی نیست دو سال کامل طول بکشد، ولی اگر کسی بخواهد حق شیردهی را خوب ادا بکند، باید دو سال تمام شیر بدهد و لذا این جمله خبریه است که در مقام انشاء به کار رفته و به معنای بعث الزامی نیست. گفتیم جمله خبریه در اصول وقتی که در مقام بعث به کار برود، ظهور اولیه‌اش در وجوب است، بلکه آكد در وجوب هم است که ما در متون روایات به این ابلیغیت آن خدشه کردیم، ولی در قرآن ممکن است باشد. قرآن یک اشاراتی بیش از آن دارد. گاهی هم هست که جمله خبریه با قرائن خاص در بعث ندبی به کار می‌رود و این آیه هم مصداق جایی است که جمله خبریه در وجوب به کار نرفته و در بعث ندبی به کار رفته است.

قرینه بر بعث ندبی

قرینه خارجی و داخلی بر حمل این جمله خبریه بر بعث ندبی نه بر بعث وجوبی وجود دارد. قرینه داخلی خود آیه شریفه است؛ یعنی «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ» که حکم الزامی آن به اراده طرف معلق نمی‌شود. اینکه در این آیه می‌گوید هر کسی می‌خواهد کامل شیر بدهد، این کار را انجام بدهد. ادله خارجی هم داریم که ارضاع حولین کاملین واجب نیست، ولی ترغیب مؤکد به آن هم شده است.



آثار شیردهی در قرآن

البته شیردهی تأکید شده است، به خصوص بعد تغذیه‌ای آن مهم است که امروز هم بعد از یک دوره‌ای که علم پزشکی به این امر خیلی توجه نمی‌کرد، در حال حاضر بازگشت جدی به آن آثار فوق‌العاده مهم شیردهی دارند که از مهم‌ترین آثار، تقویت علقه‌های عاطفی و روحی است که در اینجا مقصود بوده و قرآن هم به آن تأکید دارد.

حکم شیردهی

گفتیم شیردهی مستحب است، ولی استحباب آن، مؤکد است. قرآن اول می‌فرماید: «يُرْضِعَنَّ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» و در ظاهر گویا واجب است. بعد تخفیف داده و می‌فرماید: «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ» و این بر بعث ندبی مؤکد دلالت می‌کند. از روایات هم این را می‌توان فهمید، پس شیردهی امر ممدوحی است و حکم اول آیه استحباب مؤکد شیردهی در دو سال کامل است که این را به مناسبات حکم و موضوع و با اولویت یا الغاء خصوصیت استحباب اصل شیردهی متوجه می‌شویم، ولو اینکه شیردهی به حد کامل نباشد. این هم حکم دوم است که مدلول التزامی آیه است، پس شیردهی کامل مستحب مؤکد است و طبعاً معلوم می‌شود که اصل شیردهی هم یک امر ممدوح است، البته این‌ها از خود آیه استفاده می‌شود و بر این مسئله دلیل روایی هم دلالت دارد که در کتاب نکاح در بحث رضاع آمده است. این دو حکمی است که در آغاز از آیه استفاده می‌شود.

فراز دوم آیه

فراز بعدی آیه، حکم دیگری را می‌رساند و آن این است: «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ». «مولود له»؛ یعنی زوج و آن کسی که بچه برای او متولد شده است. بر زوج و مرد واجب است که نفقه بدهد؛ یعنی برای زن شیرده به نحو مناسبی خوراک و پوشاک فراهم بکند. وظیفه مرد است که در حد شناخته شده و متعارف عرفی و عقلایی، نفقه زنانی را که به بچه او شیر می‌دهند، بدهد. این هم تکلیف دوم است که الزامی و در قالب «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» (آل عمران/۹۷) است.



بحث اصولی

لازم به ذکر است که یکی از آن هشت ترکیب جدیدی که در اصول بحث کردیم که در برخی موارد افاده وجوب می‌شود، ولو امر نیست، همین جاست که «علی المولود»، با «علی» که می‌آید؛ یعنی در ذمه او قرار گرفته است. عبارت «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، مثل این است که بگوید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ» و یا «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»، (ذاریات/۱۹) یا «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ». (بقره/۱۸۳)

وجوب نفقه زن شیرده علی الاطلاق

گفتیم عبارت «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛ یعنی وظیفه مرد این است که در حد متعارف و پسندیده و مناسب، نفقه زن شیرده را بپردازد. این عبارت اطلاق هم دارد - هم جمله فراز اول و هم فراز دوم - و این؛ یعنی پرداخت نفقه این زن در هر حال واجب است، چه در حال زوجیت باشد، یا بعد از طلاق و تا وقتی که شیر می‌دهد، این نفقه هم هست.

فراز سوم آیه قاعده

فراز بعدی آیه «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره/۲۳۳) است که این فراز در مقام بیان یک قاعده کلی است و این قاعده این است که تکلیف به قدر طاقت است و اگر چیزی خارج از توان آدمی و حرجی و مشقت‌بار باشد، خداوند آن را قرار نمی‌دهد. این هم قاعده نفی حرج است و نفی تکلیف فوق طاقت است، البته ما دو قاعده داریم: یکی قاعده «تکلیف بما لا یطاق» است و یکی هم «نفی حرج». معمولاً تکلیف ما لا یطاق را حمل بر لایطاق عقلاً می‌کنند؛ یعنی آنچه عقلاً کسی توانش را ندارد. نفی حرج نسبت به چیزهایی است که سختی دارد؛ یعنی توان عقلی هست ولی توان عرفی متعارف وجود ندارد این دو تا قاعده است که «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا» هر دو را می‌گیرد. در مورد «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۱ ممکن است بگوییم که حرج فقط دومی را می‌گیرد، ولی این بعید نیست که هر دو را بگیرد، پس از قواعد فقهی دو قاعده داریم: یکی قیح تکلیف بما لا یطاق که این هم قاعده فقهی است و البته به نحوی کلامی هم هست و چیزی است که قدرت عقلی در آن وجود ندارد، مثل پریدن کسی که بال

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۱۵۴.



ندارد. قاعده دوم قاعده نفی حرج است؛ یعنی خدا تکالیف حرجی و دشوار را قرار نداده است. شریعت شما شریعت سهله است، مثلاً در مورد فردی که نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند، گفته می‌شود نشستگی بخواند. این دو قاعده بود که این آیه «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا» و آیات مشابه آن، هر دو قاعده را می‌گیرد.

جمع‌بندی

انسان بیش از وسع خود مورد تکلیف قرار نمی‌گیرد و این یعنی مبنای تکلیف، وسع عادی است، پس وسع خارج از متعارف، چه عدم وسع عرفی باشد و چه عدم وسع عقلی، هر دو در این آیه می‌گنجد، منتهی بیشتر ناظر به همان وسع عرفی و مانند آن است، بنابراین این هم بعید نیست که اطلاق داشته باشد، اگر هم اطلاقی نباشد، ممکن است کسی هم بگوید که این ناظر به همان قاعده نفی حرج است و بعید نیست که عام باشد. در هر حال قدر مسلم این است که این همان «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ» را می‌گوید. اینجا هم از مواردی است که سیاق تخصیص نمی‌زند، پس «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا»، یک قاعده کلی است. در همه احکام هم این‌طور است، منتهی در اینجا قاعده کلی را بر مصداق تطبیق دادیم. مصداق آن هم نفقه زن شیرده است.

نتیجه

آیه می‌گوید مرد باید به مادری که به بچه او شیر می‌دهد، نفقه بدهد، ولو اینکه او را طلاق داده باشد، ولی «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا»؛ یعنی تا اندازه‌ای که مرد بتواند و در حد توان او باشد. این فراز سوم آیه است که یک یا دو قاعده مهم فقهی را بیان می‌کند.

خلاصه

فراز اول آیه دویست و سی و سه سوره بقره در باب شیردهی و حکم استحباب مؤکد شیردهی کامل بود. فراز دوم آیه در مورد وجوب نفقه، به عنوان یک حکم الزامی در دوره شیردهی بود که البته در روایات هم اشاره شده است، ولی خود آیه هم این را افاده می‌کند. فراز سوم، در مورد قاعده نفی حرج، یا قاعده عامی که نفی فوق طاقت عرفیه - چه عدم طاقت عقلی و چه عدم طاقت عرفی - بوده که قدر متیقن آن همان قاعده نفی حرج است.



فراز چهارم آیه

اما فراز چهارم که به بحث ما مرتبط می‌شود، این است: «لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِدَهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدَهُ». گاهی به این آیه شریفه از جهت وظائف آموزشی تربیتی فرزند تمسک می‌شود، مثل آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» و نیز مانند آن.

جهات بحث در فراز چهارم

در این فراز آیه شریفه جهاتی از بحث وجود دارد.

جهت اول: عبارت «لَا تُضَارُّ» دو گونه خوانده شده است:

۱ - «لَا تُضَارُّ»، در این صورت صیغه نفی و از باب مفاعله است.

۲ - «لَا تُضَارُّ»، در این صورت نهی است.

اگر نهی باشد، اصل در نهی تحریمی است و مفید یک حکم تحریمی می‌باشد و اگر نفی باشد، باز در اینجا جمله خبریه نافیه‌ای است که در مقام زجر است، شاهد آن هم این است که نمی‌شود خبر دادن از اینکه در عالم خارج کسی ضرر نمی‌زند خبر کذب است، برای اینکه در بیشتر اوقات ضرر می‌زنند و خبر هم نمی‌دهد. می‌خواهد بگوید نباید این کار بشود. مثل آنچه که دیروز در بحث فقه گفتیم که آیه شریفه **لَا تَنْ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا**، (نساء/۱۴۱) جمله نافیه است و نهی، ولی نمی‌توانیم بگوییم این جمله نافیه خبر می‌دهد؛ زیرا در عالم خارج که این همه کفار بر مسلمان‌ها مسلط هستند، پس معلوم می‌شود که نمی‌خواهد خبر بدهد که در عالم این‌طور نیست. در اینجا هم همین‌طور است، اگر «لَا تُضَارُّ» هم باشد، باز نفی در مقام نهی است و جمله خبریه مفید زجر است، بنابراین چه «لَا تُضَارُّ» باشد و چه «لَا تُضَارُّ»، در هر دو صورت، نفی و نهی مفید حکم تحریمی است.

بیان چند نکته

نکته اول

در هر حال در آیه نهی هست و یک حکم تحریمی را در آیه در اینجا می‌آورد.



نکته دوم

کاربرد صیغه مفاعله در اینجا قطعاً به معنای آن حالت تبادل ضرر نیست. در اینجا نگفته است «لا تُضَرُّ بولدک»، یا «لا تُضَرُّ بزوجتک»، بلکه گفته است «لا تُضَارُّ بزوجتک، یا بولدک».

وجوه کاربرد صیغه مبالغه

۱ - نظر مفسرین

مفسرین در مورد کاربرد صیغه مفاعله در اینجا فرموده‌اند که صیغه مفاعله در این آیه، به جهت تأکید است؛ یعنی در واقع صیغه مبالغه می‌خواهد بگوید که اینجا به معنی مشارکت و فعل تقابلی و مشارکتی و اجتماع و این‌ها نیست، بلکه برای تأکید است.

۲ - بیان ضرر دوجانبه

وجه دیگری هم که می‌شود بر آن ذکر کرد، این است که درست است که هر یک از این دو جمله نفی ضرر از دیگری است؛ به این معنا که جمله اول می‌گوید تو به او ضرر نزن و جمله دوم هم می‌گوید تو به او ضرر نزن، ولی به‌هرحال چون در اینجا زن و شوهر به هر نحوی مقابل هم هستند، به ملاحظه در مقابل هم بودن آن دو، تعبیر مضاره را به کار برده است، نه ضرر یک طرفی، لذا این دو جمله را که با هم ببینید، از آنجاکه هر دو طرف را مورد خطاب قرار داده است، در واقع به این معناست که به همدیگر ضرر نزنید و همین برای به کار بردن فعل مفاعله کافی است.

نکته سوم

«لا تُضَارُّ»، چه «لا تُضَارُّ» باشد و چه «لا تُضَارُّ» و چه نهی باشد و چه نفی، معلوم است یا مجهول؟ باید گفت که مشترک بین معلوم و مجهول است. وقتی که لفیف مقرون باشد؛ یعنی «ضرر»، عین الفعل و لام الفعل یکی است و به باب مفاعله برود، این از مواردی است که مشترک است، مثل «لا تُقَاتِلْ» و «لا تُقَاتِلْ» نیست؛ چرا که معلوم است «لا تُقَاتِلْ» مجهول است و «لا تُقَاتِلْ» معلوم است. «لا تُضَارُّ»، مشترک بین معلوم و مجهول است؛ و همین منشأ



پیدایش دو احتمال در اینجا شده است؛ چون مشترک است و ما قطعاً نمی‌توانیم بگوییم کدام است و هم می‌توانیم این را معلوم بگیریم و هم مجهول. اگر معلوم بگیریم دو احتمال اینجا هست:

احتمال اول

احتمال اول معلوم بودن فعل است که نتیجه معلوم بودن این فعل این می‌شود که فاعل آن «والده» است و مفعول آن هم می‌شود «ولدها»، بآء هم بآء زائده است.

ثمره احتمال اول

اگر این احتمال را اول بگیریم، معنای اول آیه «لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِهَا» این می‌شود که زن و مادر نباید به بچه‌اش ضرر بزنند؛ یعنی باید به لحاظ شیر دادن و توجه و آن نکاتی که مربوط است و احیاناً مسائل تربیتی - اگر بگوییم شمول و اطلاق دارد - این را توجه داشته و ضرری به بچه‌اش نزنند. اینجا مَضَرٌّ، یا ضار می‌شود مادر و متضرر یا مضرور هم آن بچه می‌شود. در این صورت معنای آیه این می‌شود که زن نباید به این بچه ضرر بزند. کاری که به او آسیب می‌زند نباید انجام بدهد، اینکه مثلاً شیرش ندهد و توجه به او نکند. به هر حال نباید به او ضرر بزند. جمله بعد هم به همین سیاق است؛ یعنی حاصل آیه این می‌شود که مرد به فرزند آسیب نرساند زن هم به فرزند آسیب نرساند. «لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلُهُ» (بقره/۲۳۳) این بچه خودشان است و به هر دو سفارش می‌کند که تو به او ضرر نزن و او هم به تو ضرر نزند؛ که در تفسیر این را کمتر می‌گویند.

اگر احتمال اول باشد، با بحث ما مستقیم ربط پیدا می‌کند. شما به بچه‌ات ضرر نزن، تو هم به بچه‌ات ضرر نزن، از لحاظ شیر دادن یا سایر امور، مرد ضرر نزند؛ یعنی وقتی که زن بچه را شیر می‌دهد، نفقه‌اش را بدهد، توجه بکند و آزار به او ندهد و بالعکس زن هم نسبت به بچه ضرر نزند، پس آن متضرر و متعلق این دو حکم، بچه است.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که فعل مجهول باشد که در این صورت «والده» نائب فاعل می‌شود؛ یعنی در واقع مفعول است و فاعل ضرر، محذوف است که همان زوج است. در این صورت می‌شود: «لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ»، بآء هم بآء سببیت است. به زن نباید ضرر زده بشود؛ یعنی مرد به زن شیرده خودش چه در دوره زوجیت، چه بعد از زوجیت، ضرر نزند. دلیل آن هم وجود فرزند است و به خاطر بچه به زن ضرر نزند و به او سخت نگیرد و آزار و اذیت نکند؛ زیرا



شماره شصت: ۱۶۸۷

بچه علی الاصول موردعلاقه پدر و مادر است. وقتی که والدین دعوا می‌کنند، بچه را وجه المصالحه قرار می‌دهند. برای اینکه همدیگر را آزار بدهند، آیه می‌گویند این بچه را وسیله‌ای برای آزار یکدیگر قرار ندهید، پس اگر فعل مجهول باشد، احتمال این است که مرد به زن آسیب نرساند و زن هم به مرد آسیب نرساند؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار